



آنچه در جلد اول ، بخش اول ، هست :



در بارهٔ محتوا واهمیت نوشتهٔ "خاطرات زندان" (پولاد)

بجای تقریظ (بابک آزاد)

« خاطرات زندان کبیر توخی » از دوست گرانقدر (داکتر میر عبدالرحیم عزیز)

پیشگفتار (نویسنده)



فهرست (بخش اول)



- ۱- درآمدی بر موضوع و تذکر نکاتی چند .
- ۲- سخنی چند در مورد بخش اول .
- ۳- " اتاق محصلین " یا (سلول نمبر ۱۷۵) .
- ۴- یکی از شیوه های ارضای سادیزم خادی ها.
- ۵- خازنوال دفاعیه نویس کی بود و باسلمانی چه ارتباط داشت .
- ۶- زندانیان به چه می اندیشیدند ؟
- ۷- اشاره مختصر به تلاش خادی ها برای جلب اعتماد زندانیان .
- ۸- تأملی گذرا بر ترکیب " اتاق محصلین " .
- ۹- چهارسرباز شوروی ، چرا برای بردن پسرک خرد سال داخل " اتاق محصلین " شدند .
- ۱۰- قربان سعید کی بود ؟
- ۱۱- از هیچ کس صدای بر نمی خاست .
- ۱۲- غرش جنرال بر آشفته .
- ۱۳- نخستین شعله عکس العمل و همبستگی زندانیان .



(۳۰ / ۳ / ۲۰۱۲)

تاریخ ارسال به پورتال "افغانستان آزاد - ازاد افغانستان"

بخش اول - قسمت (۴)

۴- یکی از شیوه های ارضای سادیزم خادی ها :

بعضاً عوامل خادی دور از چشم زندانیان در بین ظرف مسی سفید نا کرده یی به نام " قره وانه " که محتوای آن چیزی بیشتر از "شوربای پس آب" نبود ، مقدار کمی پودر صابون می ریختند که بعد از مدتی موجب تعاملاتی در معدۀ زندانی شده سبب سراسیمگی وی می گردید . زندانی به جانب درب آهنی سلول می شتافت تا از حیوانی به شکل " اشرف مخلوقات " اجازه تشناب رفتن بگیرد . خادی هایی که مرتکب این رذالت می شدند زیر لب می خندیدند . و با ایماء و اشاره زندانی هراسان را به هم دیگر نشان می دادند . خادی های مخفی زیر پوشش زندانی از هیچ نوع عملی که موجب ناراحتی و خشم شدید زندانی میگردد ، دریغ نمی ورزیدند ، و با ین شیوه ناشریفانه زمینه ای برای ارضای عقده های حقارت و سادیزم خود می ساختند .

در بعضی موارد اداره زندان دست به چنین عمل رذیلانه ای - البته در ساحه محدود زندان - می زد ؛ که به علت و چگونگی آن در نوشته های بعدی تماس گرفته خواهد شد .

پیر مردی مؤقر ، بلند قامت ونجیبی از اهالی پکتیا را در همین " اتاق محصلین " شاهد بودم که ضرورت به رفع حاجت داشت . وی با تضرع از سرباز مؤظف شوروی - که در نقش ازبک افغان در برابر دروازه آهنی کشیک میداد و غنچه کلید های آهنی را در میان انگشتان اش می چرخاند - می خواست اجازه دهد که به تشناب برود ؛ اما سرباز بیگانه با تمسخر و بی رحمی و با لهجه ازبکی (البته به زبان دری) به وی می گفت : " نوبت تشناب نرسیده ، برو ، برو ، از دروازه دور برو ! " . مرد کهن سال در حالیکه با تکه پارچه ای ، پاچه های تنبانش را محکم می بست و اشک در چشمانش حلقه بسته بود ، چون پرنده ای سخت وحشت زده ، خودش رابه دروازه می زد و چیز های که شنیده نه می شد ، بر زبان جاری می ساخت . سرباز هم می گفت : " نوبت تشناب می رسه برو برو ! " زمانی که نوبت تشناب " اتاق محصلین " رسید مقاومت پیر مرد به پایان رسیده بود ... چند تن زندانی بسیار حساس از دیدن این وضعیت دچار تأثر شدید شده بودند . من ، جمله ای یکی از آنان را کاملاً به خاطر دارم که گفته بود " به ذات خدا که اگه [اگر] از زندان زنده برآمدم تو له اینه [لعین] زنده نمی مانم " .

۵- خارنوال دفاعیه نویس کی بود و باسلمانی چه ارتباط داشت ؟

تنی چند به دور " خارنوال " ای از اهالی پنجشیر که داغ سالدانه طرف چپ رویش از دور نمایان بود ، جمع شده بودند . هر کدام شان از وی می طلبیدند تا دفاعیه یی برایش بنویسد که موجب آزادی اش از آن سیاهچال خوفناک گردد (سیاهچالی که " نوبت تشناب " آن آدم را "بی حیثیت" و " بی آبرو" می سازد) . خارنوال [سارنوال - دادستان] قد بلند که چهره باز و خندان داشت ، به مجردی که صدای جوش آمدن

آفتابه پلاستیکی - که آبگرمی ساختگی بسیار قوی آنرا به زودی به فغان می آورد - را شنید از جمع زندانیانی که به خاطر نوشتن دفاعیه احاطه اش کرده بودند ، بلند شده با آواز رسا گفت : " چریک ها ! آب جوش آمد نوبت کی است ؟ " . در ادای واژه "چریک ها" نوعی تمسخری نهفته بود که در صدای وی انعکاس می یافت . من ، نخستین باری که این جمله خارنوال را شنیدم ، تعجبی آمیخته با شک برایم دست داد ... که زندانی مبارز چطور همزنجیران پیر و جوانش را که موقعیت های متفاوت اجتماعی دارند ، یکسان " چریک " می گوید ! ؟ یکی از افراد " دلگی " دستش را بلند کرده گفت : " نوبت ماست " . خارنوال که از صحبت ، نشست و برخاست با چپ انقلابی ضد سوسیال امپریالیزم روس با نفرت پنهان احتراز می کرد ، آفتابه آب جوش را که نرم شده وبوی پلاستیک از آن به مشام گیرنده آن می رسید ، به زندانیی که برای گرفتن اش آمادگی می گرفت ، داد تا وی آن را که دور از نظر سرباز مؤظف به دست آورده بود ، در ترموز های افراد "دلگی" که مرکب از ده تن بودند ؛ خالی نماید . این شکل به دست آوردن آبجوش یگان روز میسر بود ، نه همه روزه .

خارنوال قد بلند که هیچ تشویش و هیجانی در چهره اش مشاهده نمی شد ، تو گویی خود صاحب خانه است که از مهمانان خوانده و ناخوانده پذیرایی می کند ، به انتظار منتظرینش پایان داده دوباره در حلقه شان به آرامی نشست و محبوسین دور وپیش اشرا مخاطب ساخته چنین گفت :

" اگر از تمام چند و چون مسایل تنظیمی و سیاسی و نظامی تان خبر نداشته باشم چطورمی توانم برایتان دفاعیه بنویسم ؛ مثلاً اگر نزاع و گفت و شنودی در میان دو فامیل در بگیرد هر دو فامیل هرگاه از من بخواهند یک طرف را ملامت نمایم اگر از اصل قصه و گفتگوی شان بی خبر باشم ، چطور در بین آنان صلح و صلاح کرده میتوانم؟ شما خود تان فکر کنید که بی خبر از اتهام و گرفتاری و حلقه و هر چیزی که هست ؛ اگر دفاعیه بنویسم با اندک اشتباه خدای ناخواسته قید تان بالا می رود " (نقل به مفهوم) .

با این شکل استدلال ، ترفندش کارگر می افتاد . بعداً که قناعت این ساده دلان و ساده اندیشان را که اکثراً سواد نداشتند ، فراهم میکرد از آنان می خواست تا به پرسش های زیرکانه اش جواب کاملاً صحیح بدهند و واقعیت مسایل را برایش بیان نمایند . بلی ساده اندیشانی که در زیر شکنجه جلادان " قسم ۳ " و " قسم ۴ " و ... که تحت نظر و رهنمود جلا دان نخبه و تحصیل کرده و کار و تجربه "مصونیت ملی" داوود خان را پشت سر گذاشته "قسم ۳" که در اصل مؤظف تحقیق و شکنجه طیف چپ انقلابی بودند [۲] حرفی خلاف راه و رسم خود نگفته بودند و مستنطقین و شکنجه گران نامرد و اجیر را به ستوه آورده بودند ؛ مگر در زیر " عملیات اوپراتیف " که لقبش را گذاشته بودند " تحت نظارت " دار و ندارشانرا برای این مستنطق داخل اتاق که زیر پوشش خارنوال و " حزب جمعیت اسلامی " خود را قایم کرده و نقش زندانی تحصیل کرده در رشته قضائی را بازی میکرد و یا اصلاً هم خارنوال بود ؛ اعتراف می کردند . خارنوال موصوف که وظیفه دفاع از دولت در مناقشات قضائی با سایر افراد را به عهده می گرفت و ظاهراً وی را در رابطه جمعیت اسلامی زندانی کرده بودند تا مورد اعتماد زندانیان ساده اندیش قرار بگیرد . دراصل " خارنوال صاحب " یکی از گردانندگان " عملیات اوپراتیف " در اتاق محصلین بود . [۲ - ب]

افراد دیگری هم بودند که مانند " څارنوال صاحب" در پی به دام انداختن زندانی به خاطر اعدام هرچه زودترش، تلاش می کردند. از جمله سلمانی ها. کار و بار اینها که در آن سال، در "بلاک ۲" از دو یا سه تن بیشتر نبودند، همچنان مهم بود.

صحبت ما بالای "څارنوال صاحب" بود که نوشتیم "څارنوال" موصوف یکی از گردانندگان " عملیات اپراتیف" در " اتاق محصلین" بود که زندانیان راز های پس پرده شانرا به وی می گفتند تا موصوف صورت دعوی خوبی برایشان بنویسد تا هر چه زود تر از آن دوزخ آزاد شوند (خادی های دیگر هم شخصیت " جهادی رفیق شان یعنی څارنوال را در این اتاق و آن اتاق به شیوه ها مختلفی تبلیغ می کردند). طیف چپ انقلابی که څارنوال موصوف را به درستی شناسایی کرده بودند، از وی اجتناب می کردند.

من هم بالای څارنوال که می گفت " چریک ها آفتابه جوش آمده ... " شک کرده به مشوره رفقا نزد وی رفته از او خواستم تا در نوشتن صورت دعوی کمک ام کند. بعد از گفتگوی مختصری که با څارنوال داشتم پی بردم که وی عامل خاد بوده، علاوه بر اینکه مطالب کشف شده زندانی را به اطلاعات زندان می رساند او را با تشویق و تخویف از اعدام و قید های بالا، و امی داشت که در اخیر "صورت دعوی" اش ترجم دولت دست نشانده را جلب نماید و به خاطر آزادی زودتر؛ حتا از کرده و ناکرده اش در برابر تجاوز گران روسی و دولت دست نشانده، ابراز ندامت نماید، تا روحیه مقاومت اش شکسته بالای سایرین هم اثر " مفید" ی داشته باشد (توضیح اصل دیالوک من با څارنوال موجب طولانی شدن این نوشته می گردد). هرکی به طور دوامدار برای زندانیان "صورت دعوی" می نوشت، نمی توانست که با اطلاعات زندان رابطه نداشته باشد. در غیر آن اطلاعات "صورت دعوی نویس" را به سببی که آنرا به نفع زندانی می نوشت و متهم را به مقاومت تشویق می نمود که تجاوز شوروی به خاک اش را شدیداً به نقد بکشد و یا بر مبنای تحقیق زندانی (یعنی انکار و یا اعتراف اش)، صورت دعوی وی را طوری می نوشت که مدت محکومیت اشرا به حد اقل؛ اگر رسانده بتواند چه بهتر. و مهمتر از آن، آنانی که صورت دعوی می نوشتند به این علت که عرصه اخذ استخبارات و اطلاعات از زندانیان را برای خادی ها و څارنوال ها در نقش زندانی تنگ و محدود ساخته مانع رسیدن معلومات سیاسی و نظامی آنها از چگونگی موقعیت سازمان و حزب منسوبه شان در میان اجتماعات مردم و مواضع نظامی آنان در جبهات جنگ مقاومت و بسا مسایل دیگر، به اطلاعات زندان می گردیدند، از آن سلول به سلول دیگر انتقال می داد، تا از نوشتن صورت دعوی برای سایرین دست بردارد. این نوع نقل و انتقال بالای زندانی اثر نامطلوبی به جا می گذاشت [در مورد چرایی نقل و انتقال زندانی از یک اتاق به اتاق دیگر در بخشهای بعدی خواهم نوشت] .

تعداد بیشتری از زندانیان همین اتاق به این نظر تأکید می کردند که در دفاعیه به طور حتمی تجاوز ارتش شوروی به شدت تقبیح و محکوم گردد؛ همچنان دولت دست نشانده مفتضح و رسوا شود.

شماری هم با دلواپسی و تردید صورت دعوی خود را زیر و رو می کردند. شاید هم در فکر و سودای آن بودند که روز " محکمه" و یا فردای آن " قضات اختصاصی محکمه انقلابی" چه خوابی برایشان خواهند دید و چه حکمی را در " پارچه ابلاغ" شان رقم خواهند زد (« ... تا قید و زندان موجب اذیت "آنان" و عبرت دیگران گردد ... »).

در اوایل تجاوز، قضاات وجدان فروخته و خاین به مسلک قضائی و خاین به مردم افغانستان چنین جمله ای را در " پارچه ابلاغ " زندانی می نوشتند .

تعدادی از زندانیان چپ انقلابی و دموکرات های تحصیل یافته به این باور بودند که " تعیین مدت قید های کم از طرف بورد ریاست های خاد (که به ۲۶ کرسی - کمتر و یا بیشتر - می رسید و تعدادی از اعضای شکنجه گر و آدمکش آن مثل غنی " زنبور " و داکتر کریم بها از جمله اعضای KGB بودند - دو تن نامبرده هم اکنون در آلمان زندگی می کنند) ، و تعیین مدت قید های بلند و اعدام ها از جانب مشاورین بلند مرتبه نظامی روس و اعضای پرچی KGB که گردانندگان اصلی خاد بودند ، مثل کشتمند و محمود بریالی صورت می گیرد و قضاتی چون کریم شادان رئیس " محکمه اختصاصی انقلابی " ؛ " سنائی " ، " جبار خیل " ، " اسکندری " و سایر قضاوت پیشگان شرف باخته در سستیژ قضائی بازیگرانی بی مقدار و سفله گان ناموس فروخته ای بیش نیستند "

محمود بریالی ، کشتمند و پنجشیری و ... ، قبل از اعدام ، نخبگان جنگ مقاومت ، بخصوص رهبران سازمان های چپ انقلابی را در داخل کوه قفلی های صدارت می پائیدند . شاهد عینی که به خاطر عضویت در کمیته مرکزی یکی از سازمانهای چپ انقلابی به ۲۰ سال حبس محکوم شده بود ، هنگامی که موصوف در کوه قفلی صدارت با رهبران " ساما " یکجا محبوس بود ، شخصاً محمود بریالی ، دستگیر پنجشیری کشتمند و ... ، این خائنین ملی و اعضای اصلی KGB را در حویلی یا در دهلیز کوه قفلی های صدارت [*] دیده بود که با سراسیمگی در صحن حویلی یا دهلیز آنجا در رفت و آمد بودند (در بحث های آینده در این مورد بیشتر خواهم نوشت) .

زندانی اجازه نداشت ناخن گیر داشته باشد . نگارنده یاد گرفته بود ناخن هایش را مانند مریضان " Neurose " با دندانش قطع کند ؛ مگر سلمانی های درون زندان (که معلوم میشد در مکتب " اکسا و کام " تره کی - امین و خاد کارمل - نجیب درس خیانت به مردم را فرا گرفته اند) اجازه داشتند قیچی و ماشین و تیغ ریش را نزد خود داشته باشند ؛ اگر یک زندانی که از شدت درد دندان چند شب نه توانسته بود بخوابد ، مشکل اش را با سرباز ازبک شوروی در میان می گذاشت ، سرباز ازاینکه وی زجر می کشد ، لذت می برد ؛ مگر از بردن زندانی به " شفاخانه " زندان - به بهانه اینکه : " داکتر نامه " ، " برق نیست " و " ... " - خود داری می کرد . هرگاه همان زندانی مریض در حین وقت به سرباز می گفت که موی سرش رسیده ... سرباز بدون خشونت " خلیفه سلمانی " را از سلولش بیرون کشیده به " اتاق محصلین " (و یا هر اتاق دیگر ...) می آورد تا سر زندانی را " تیار " کند .

" خلیفه " در اثنايي که به گوش و گردن ، سر و صورت زندانی دست محبت می کشید " تا سر وی را بر سر دار ببرد " از لطف و مرحمت " خوجه صاحب " (قومندان عمومی زندان پلچرخی) نیز یاد آوری می کرد

[*] در آخرین روزی که رهبران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را که از منزل ۴ بلاک سه " پنجره چپ " بین ساعت ۲ و ۳ روز ۱۷ سنبله سال ۱۳۶۱ ، بعد از صرف نان چاشت از پنجره مذکور که نگارنده این نوشته و جمعی از رزمندگان چپ انقلابی نیز در آن جا زندانی بودیم (بیرون کشیدند ، به بلاک اول و در همان روز ، به کوه قفلی های صدارت انتقال داده بودند و برای اعدام شان آماده می گرفتند .

که برایش اجازه داده تا سر و ریش زندانیان را تیار کند و بتواند پول خرج فامیل بیچاره اشرا از این راه تهیه نماید. نیکی "خارنوال صاحب" (همچنان سایر خارنوال های دفاعیه نویس) را در ذهن زندانی نقطه گذاری می کرد که "خارنوال صاحب" فلان جوان تازه داماد را با نوشتن "صورت دعوی خوب"، از اعدام نجات داده و قیدش را کم کرده است. خلیفه سلمانی - مانند شماری از هم مسلکانش در خارج از زندان - با ده ها شیوه و شگرد جاسوسی، که تشریح آن دراین نگاشته نمی گنجد، از زندانی ساده دل گپ می کشید و به اصطلاح زندانیان "به اعدام برابری می ساخت".

۶- زندانیان به چه می اندیشیدند؟

زندانیان در این طرف و آنطرف اتاق با لباسهای رنگارنگ جلب توجه می کردند. عده ای از آنان بروی دوشک های آلوده به خون - خون دل‌مه شده از قربانیان دوره "تره کی- امین" نشسته زانوی های زخمی خود را که داغ ها و زخم های متورم ناشی از "پیش بوتی" مستنطقین و افزار های شکنجه در آن ناحیه دیده میشد، در بغل گرفته به نقطه نامعلومی چشم دوخته بودند. کی میدانست به چه فکر میکردند. برخی با چشمان کبود و خونین که ضربات مشت و لگد جلادان دورا دورا آنرا سیاه کرده بود، به طرف سقف اتاق که چراغ های کم نوری در آن نصب شده بود، نگاه نافذ شانرا دوخته بودند. معلوم نبود به چه می اندیشیدند.

بعضی ها چهار زانو به جای شان نشسته ورد و آورادی همیشگی شانرا به آهستگی می خواندند، معلوم نبود برای آزادی وطن شان از چنگال روس ها و یا به خاطر "بی کس و کویی" فامیل و پسران خرد سال شان که خطر انتقال آنان از جانب دولت مزدور به جبهات جنگ احساس می شد، و یا به بهانه ای ضد دولتی بودن و به پلچرخی انتقال دادن آنها، منظم دانه های تسبیح شان را به طرف پائین می انداختند.

شماری در تشویش کشنده ای به سر میبردند. معلوم نبود چرا تشویش می کردند. شاید هم تشویش شان به خاطری بود که اگر در نوبت بعدی تشناب که مجموع اتاق به نوبت و به سرعت کمتر از حد اکثر دو و یا سه دقیقه باید به تشناب رفته رفع حاجت کنند، باز هم وقت برای تشناب رفتن شان نماند سرباز مؤظف تنظیم نوبت تشناب که یکی از شکنجه گران دوره حفیظ الله امین بود و در هر نوبت تعدادی از همزنجیرانش را به بهانه اینکه "وقت پوره شده" یا "هیئت آمده" به جبر و زور از تشناب بیرون می کرد، چه خواهد شد؟ آخر حدود دوهزارو پنجمصد زندانی جمعاً در اوقات مختلف از ۱۴ یا ۱۶ تشناب سه منزل "بلاک ۲" در روز - نه در شب - استفاده می کردند. شاید آنها هم مزه "دوای سرطیب" خلقی را چشیده باشند [دوای مسهل ای که شعبه خاد زندان (در شرایطی که خود لازم می دیدند) به تجویز سرطیب در غذای زندانیان مخلوط می کرد] که اهمیت رفع حاجت صدها بار مهمتر از آزادی شان شده بود. آنها می دانستند که استفاده از ۶ کوبه قفل که تشناب داخل آنها را فعال ساخته بودند، برای یک اتاق عمومی (۱۵۰ نفره)، جمعاً تقریباً دو ساعت تخصیص داده شده بود. این برای هر زندانی زمانی بسیار کم است. شاید گپ مستنطق شرف باخته خادی در ذهن شان خطور کرده بود که در هنگام ضرب و شتم و برق دادن، آنان را مخاطب ساخته می گفت:

"او ... زن! زنت را ... کنم؛ اگر گپ نرنی میدانی، در جای روانت میکنم که در بین چتلی هایت (مدفوعیت) زندگی کنی". وقتی که در زندان پلچرخی آورده شدند معنی جمله جلااد را فهمیدند.

۷- اشاره مختصر به تلاش خادی ها برای جلب اعتماد زندانیان :

در اصل هر متهمی؛ حتا برای چند دقیقه زود گذر، اگر از زیر شکنجه جلاادان فاقد تمامی ارزشهای اخلاقی و انسانی دور برده شود، چنین دقایق "خدا داد" را موهبتی عظیمی پنداشته، قلباً به آرزوی تداوم آن، خدایش را ثنا می گوید. زندانیان، زمانی که وضع این اتاق و سایر اتاقهای مشابه آنها، با زندان خاد و تحقیقاتی که از آنان به عمل می آمد، ضرب و شتم و شکنجه ای که می شدند، توهین و تحقیر، داو و دشنامی که می شنیدند و ...، مقایسه می نمودند، فکر می کردند که آزاد شده اند؛ چونکه (عمدتاً) می توانستند با همدیگر صحبت هایی داشته باشند. با خود هم گپ و گفتی داشته باشند؛ در اکثر اوقات همچنان برطبق خواسته شان خوابیده می توانستند؛ به گونه مثال: زندانی پلچرخی، ساعتی را در خاد صدارت به خاطر می آورد که فکر میکرد شکنجه گر به خاطر خستگی مفرط دست از شکنجه اش کشیده و یا روی ضرورت خاصی برای چند لحظه و یا چند دقیقه اتاق شکنجه را ترک نموده، و او را تنها گذاشته و او می تواند از این فرصت کم پیدا حد اکثر استفاده کرده با حالت نیمه خواب تجدید قوا نماید، تا بیدار خوابی چند شبه را - که نوع شکنجه یی بس طاقت شکن و دیوانه کننده بود - تلافی کرده بتواند؛ مگر آرزوی بی موردش به هوا می شد، با "پیش بوتی" قیوم صافی و یا حیوان درنده دیگر که به آهستگی داخل اتاق می شد تا وی را غافل گیر ساخته با لگد خری خود او را به شدت بکوبد و مانع "پینکی" اش گرد. به یاد می آورد که چون فتری که دفعتاً وزنی را از بالایش برداشته باشند، از جایش می پرید، و شدیداً تکان می خورد. باین مقایسه و ...، زندانیان تصور می کردند هر کی را از زندان خاد به زندان پلچرخی انتقال بدهند، خوشبخت است. اینها از جانبی دیگر گمان می کردند هرکی در این اتاق هست واقعاً زندانی است و آزادی خواه، و مسلمان صادق، درست مثل خود شان. مردم بیچاره و شدیداً عقب نگهداشته شده ما که اکثراً از سواد بی بهره بودند، و از سیاست و دولتمداری و شگرد های استخبارات و اطلاعات و ترفند هایش هیچ گونه اطلاع قبلی نداشتند و فقط تشنه آزادی بودند و به بیرون راندن اشغال گران روسی از خاکشان می اندیشیدند [مسلماً نقش چپ انقلابی را در آگاه ساختن و ارتقای سطح شعور سیاسی زندانیان و شناخت پولیس سیاسی و افشای وابستگی سرباند های خاین جهادی مثل گلبدین، ربانی، مسعود، سیاف، مزاری، محقق، خلیلی، مجددی و امثال شان به امپریالیزم و کشور های منطقه، در میان زندان، هیچ وجدان بیداری انکار نمی تواند].

هر گاه فردی از اعضای خاد مثلاً اسماعیل [که نام یک خادی از اهالی گلدره کوهدامن بود و به زبان بی زبانی خودش را عضو یکی از سازمان های چپ ضد دولتی معرفی می کرد و برای تثبیت ادعایش متن صورت دعوی خود را به شماری از زندانیان نشان میداد] مورد اعتماد شان قرار می گرفت، وی را "رفیق" و "دوست" و "برادر" خود می پنداشتند، با وی درد دل می کردند. گاهگاهی هم دلشان می خواست از کار و پیکار و جبهات جنگ برای "دوست" تازه پیدا کرده و همزنجیر "خوب" [که یگان آفتابه آبجوش برای غسل و یگان تابلیت دوا، برای اسهال و قبضیت و امراضی که در زندان بیشتر شیوع می یافت و زندانیان زودتر به آن

مصاب می شدند ، برایشان تهیه کرده می توانست [؛ بگویند . آخر "دوست" شان صورت دعوی خود را به آنها نشان داده بود و اگر سواد نداشتند از دیگران هم شنیده بودند که اسماعیل به اتهام ارتباط با فلان سازمان گرفتار شده [اگر زندانی متهم به ارتباط با "حزب جمعیت اسلامی" می بود ، صورت دعوی خادی های مؤظف در این پروژه هم اتهام عضویت به جمعیت اسلامی را می داشت . بر وفق پروژه تحت نظر داشتن زندانی ، اطلاعات برای افرادش صورت دعوی مشخص می داد، تا هر چه زودتر مورد اعتماد زندانیان ، قرار بگیرند] به گونه مثال ، اگر مستنطق نمی دانست که مثلاً "رحیم" زندانی ، برادر و یا پسر جوان دارد . "رحیم" هم در تحقیق خود از داشتن پسر و یا برادرش چیزی نگفته بود ؛ "رحیم" که در اتاق "تحت نظارت" به اصطلاح "دوست" خوبی مثل اسماعیل را خدا دم راهش قرارداده بود، هر وقت اراده می کرد که برای "دوستش" بگوید : پسری دارد که از همین ناحیه در تشویش است ، اگر او را دستگیر نمایند . چه خواهد شد ، ای کاش او می دانست که پدرش را گرفته اند و فرار می کرد و "رحیم" تصمیم داشت راز داشتن پسر ، آنها پسر مجاهدش را به "دوست" اش به "دوست خوب" ای که خود را در خدمت وی قرار داده و یگان مشکل اش را هم حل کرده می توانست ؛ بگوید . اسماعیل که قبلاً به رحیم تلقین کرده بود که در دوسیه اش چیزی یا سندی که موجب محکومیت وی گردد ، وجود ندارد . و فلان خارنوال که در اتاق نمبر ... می باشد و آدمی بسیار فهمیده و حقوقدان است ، هم برایش گفته که خلاص می شود . همچنان کدام کسی برایش گفته که : "فامیل ات پول زیادی را به یکی از اقوام نزدیک تان که عضو حزب است داده ، وی که طرفدار مجاهدین است پول را به مشاور روسی داده است. مشاور به خویشاوند تان وعده کرده که زندانی تان به زودی خلاص می شود . خادی به اتکای همین تلقینات کذائی ، با احتیاطی توأم با تشویش به "رحیم" می گفت :

" بزودی آزاد می شوم ؛ اگر کدام خط و یا خبر ضروری داشته باشی آنرا به خانه ات و یا به هر کسی که بخواهی برده می توانم ؛ اگر می خواهی آنرا زودتر روان کنی من آنرا به همین سرباز که یک مسلمان صادق است و از خویشاوندانم می باشد ، می دهم تا به هر کی بگویی برساند . یگان دفعه آب جوش را که برایت می آورم ، همین سرباز از اتاق خودش گرفته خپکی برابم در وقت تفریح می رساند ، شاید هم نفر مجاهدین باشد که اینقدر مهربان و نترس است "

با این گپ و گفتار و کار و کردار اسماعیل خادی ، دو دلی و شک رحیم زندانی ، که شدیداً نیاز داشت پسرش بفهمد که پدرش گرفته شده و فرار نماید ، بر طرف می شد و با مهربانی از "دوستش" اسماعیل تقاضا می کرد که اگر تو زودتر آزاد شدی به خانه ما رفته این و یا آن موضوع مهم را که به تو می گویم به فامیل ما برسان و یا از وی می خواست که خبرش ضروری و عاجل است ، آنرا اگر به سرباز خویشاوندش بگوید که به فرد مورد نظرش در خارج از زندان برساند تا هر چه زودتر از تشویش کشنده خلاص شود . خادی سرشار از کاری که می خواست انجامش مورد قبول بدار روسی وی واقع شود ، اگر به این خبر مهم در شب هم دست می یافت به حمله مریضی شدید تمارض کرده تقاضای رفتن به شفاخانه زندان را - که در همان دهلیز منزل دوم موقعیت داشت - از سرباز می کرد [سربازان که اغلباً جواسیس خرد وریز و همینطور آنانی را که در زیر تحقیق و شکنجه شکسته و مخفیانه در خدمت اطلاعات زندان قرار گرفته بودند ، و به اشکال مختلف با اطلاعات تماس بر قرار می کردند ؛ می شناختند . از همین سبب به خاطر رفت و آمد آنان از یک سلول به سلول دیگر و حل بسا مشکلات دیگر شان به نحوی از انحاء تسهیلاتی برای آنان فراهم می کردند ، تشریح

شکل‌های تمارض خادی‌ها به مریضی خطرناک و یا انواع دیگری بیرون رفتن آنان بطور عاجل از سلول‌ها، باشد به فرصت دیگر [۱]. سرباز با "خشونت" و "عدم تمایل" - قسمی که دیگران هم متوجه شوند - دروازه آهنی را باز کرده خادی متمررض را با خود به شفاخانه می‌برد. خادی "مریض" با مسؤول اطلاعات که بخش آن در "شفاخانه" تحت نظر سرطیبب "خلقی" چیچکی به نام "غیرتمل" کار میکرد، تماس می‌گرفت و یا سرباز موظف، خادی "مریض" را یگراست به دفتر اطلاعات می‌برد. خادی از پسر زندانی در جبهه جنگ و مسایل دیگری که از "رحیم" شنیده بود؛ باتبخر اطلاع می‌داد. اگر موضوع بسیار مهم می‌بود، خادی را به بهانه "جزائی" به کدام بلاک دیگر از اتاق محصلین و یا سایر اتاق‌های "زیر نظارت" بیرون می‌کردند و مستقیماً به خاد انتقال می‌دادند تا راپورش را رویا روی به آمر مربوطه اش در خاد بدهد.

آنگاهی که مشاورین نظامی شوروی خاد (از جمله "وطن شاه"، "حارث شاه" و امثال آنان) اگرینا بر معلومات قبلی خادی‌ها درمورد زندانی که در اختیارشان قرار داده می‌شد، تصمیم می‌گرفتند که زندانی مورد نظر اعدام گردد، بهتر آن می‌دیدند که وی را در زیر شکنجه بسیار شدید و میتودیک و دوامدار به قتل برسانند، تا مطالب مهم تشکیلاتی یا نظامی را اگر پنهان کرده باشند، اعتراف کرده بمیرند. به همین منظور چنین فردی را از دیگران جدا نموده، در زیر شکنجه‌های وحشیانه به قتل می‌رساندند که (من جمله) شخصیت برجسته جنبش انقلابی کشور (زنده یاد مجید و ...) هم طبق همین پروژه در زیر وحشیانه ترین شکنجه‌های اعضای نخبه خاد به قتل رسیدند [۱] امید هم‌زمان گرانقدر و دلیر دراین رابطه و شکل گرفتاری وی وسایر زنده یادان حماسه آفرین، مسایلی را پیگیری نمایند که هرچه زودتر پیشکش کاوشگران و محققین و نهاد‌های مبارز و غیر وابسته - که بخشی از کار وطن پرستانه شان را کشف و تدوین اسناد کتبی، شفاهی و ... مربوط به جنایات دوره کودتای ننگین ۷ ثور و تجاوز آشکار شوروی به افغانستان می‌سازد - گردد [۱]. این میتود شکنجه را "خلقی" های آدمخوار تحت نظر مشاورین روسی انجام می‌دادند. روی یک سلسله عوامل - آنچه آنان "ضرورتش" می‌پنداشتند - متهم را در زیر شکنجه‌های وحشیانه و دوامدار به قتل می‌رساندند. این شیوه را در مورد ده‌ها هزار زندانی اعمال کردند. کلید آنرا بایست در دماغ سروری و گلاب زوی و صداها خلقی عضو "اکسا" و "کام" که خود شانرا در زیرپوشش اسلام دو آتشفشان قایم کرده و در خدمت دولت دست نشانده امریکا - در داخل و یا خارج از افغانستان - قرار گرفته اند؛ جستجو کرد. و آنان را به زیر تحقیق کشاند، تا راز کشتار ده‌ها هزار انسان بیگناه این سرزمین در دوره تره‌کی - امین و بسا مسایل مهم نظامی، سیاسی و ... را که مردم از آن کدام اطلاعی ندارند؛ آشکار نمایند).

گفتیم که در همین اتاق و سایر اتاق‌های تحت نظارت به اشکال و شگرد‌های مختلف از زندانی "گپ" گرفته می‌شد. گپ و گفت زندانی در مورد خودش، تنظیم ویا رفقاییش، سبب قید بلند و یا اعدام خودش و هم حلقه‌های تنظیمی اش می‌شد. شهادت هم سنگر تسلیم شده اش نیز موجب بلند رفتن مدت حبس و یا اعدامش می‌گردید.

مسئله در مورد اعضای سازمان‌های چپ انقلابی بسیار بی رحمانه و کاملاً طوری دیگر بود که صحبت مفصل و مستند روی آن باشد به مجال دیگر؛ اما این گپ بسیار پر اهمیت و تاریخی را نمی‌توان نا شنیده گرفت و آن اینکه: در اعدام رهبران جنبش چپ انقلابی کشور چون **مجید و بهمن و هدایت (استاد مسجدی)** و **نادر علی و میرویس** و ... که **هیچگونه اعترافی، در تحقیق و در زیر شکنجه نداشتند** که

سندی شده بتواند بر محکومیت و اعدام شان . شناخت خلقی ها و پرچمی ها ی کهنه پیخ که طی سالیان متمادی یعنی از اوایل تشکیل "سازمان جوانان مترقی" از آنان داشتند ، و **شهادت بعضی همزمان شان که در زیر شکنجه شکسته ، ابتر و بیچاره شده بودند ؛ موجب اعدام آنان گردیده است .** نه به شکلی که کس و یا کسانی - غیرآگاهانه و یا روی هدف مشخص - به زبان بی زبانی ؛ یعنی با استعاره و کنایه و اشاره بعید و قریب ، اعدام این ابر مردان را ناشی از اقرار خودشان وانمود می نمایند ، تا سندی شده بتواند برای جنایتکاران دال بر اینکه : " اینان خود معترف به گناهان خود شدند که قانوناً به اعدام محکوم گردیدند " . در چنین صورتی جنایتکاران را در امر براءت شان یاری می رسانند و در برآیند ذره بین ذره شمار داوری مردم را به جانب خودشان می گردانند .

توضیحات

[۲] - از جمله : " **لطیف شریفی** " (که به شاگرد مستری مشهور بود و تا مدتی پیش در مزارشریف دوکان موتر فروشی و رهنمای معاملات خانه باز کرده بود) ؛ " **قیوم صافی** " که شامل تیم تحقیقات و شکنجه نهایت وحشیانه زنده یاد مجید رهبر ساما نیز بود (اکثریت شکنجه گران " قسم ۳ " در تحقیق و شکنجه **مجید** ، بهمن ، هدایت (**استاد مسجدی**) ، **انجیر نادر علی** ، **میرویس** و سایر رهبران جنبش چپ انقلابی نقش اساسی داشتند . از میان این جلادان اجیر شده ، **صرفاً قیوم صافی بود که از تحقیقات مجید به خود می بالید و می گفت** (چگونگی شکنجه عجیبی که در مورد **مجید** و **بهمن** و **لطیف محمودی** و **قاضی ضیا** و **استاد مسجدی** به کار بردند ، باشد به مجال دیگر) ، **حمید شتاب** معروف به " **حمید کومه کته** " ، **امین دست دراز** (معروف به **امین جلااد برادر فاروق زرد** آمر سیاسی وزارت داخله کارمل) **عبدالله بچه سرور** (از استاکاران کوهستان **مشهور به عبدالله رقصنده**) **غنی** پرچمی **جلااد (مشهور به " زنبور "**) رئیس "قسم ۳" ، و **قاسم خان عینک** (لاغر اندام با بینی بلند و جسمی شبیه آدمک فلم های کارتونیک روسی . نهایت قسی القلب و خاین به کشور که مدیر " قسم ۳ " بود .

یکی از دوستان گفت کسی جلااد مشهور (**قیوم صافی**) را در شهر... امریکا دیده است . دیگری که خود زندانی بوده اظهار داشت که وی مانند **غنی رئیس تحقیق** در جرمنی اقامت دارد و **لطیف شریفی** مشهور به شاگرد مستری را در شهر "مزارشریف" دیده که به خرید و فروش خانه و رهنمای معاملات آن مشغول بوده است . امید جمعی از زندانیانی که در تدارک تشکیل یک نهاد برای تجسس ، شناسایی شکنجه گران خاد و سپردن شان از طریق قانونی (یعنی اقامه دعوی علیه این شکنجه گران جنایت کار) به نهاد های قضائی کشور هایی که آنها در آنجا مخفیانه به زندگی ننگین شان ادامه میدهند (البته با حضور شاهد های عینی) ادامه می دهند ، به کارشان توفیق یابند .

[۲-ب] دوست گرامی ام بشیر نبی تیلیفونی به من گفت :

« " بخش اول " خاطرات زندان " را خواندم در هنگام مطالعه خازنوال دفاعیه نویس گپی در مورد یک دفاعیه نویس دیگر در زندان به یادم آمد . در یکی از سلول ها یک زندانی بود بنام " معلم جلیل " از اهالی بدخشان که همواره ادعا می نمود که از گروه مولانا باعث دروازی است برای برخی از زندانی ها دفاعیه می نوشت. منمهم از وی خواستم تا برایم دفاعیه بنویسد . موصوف مرا تشویق کرده گفت : " که دفاعیه نباید سخت و در ضدیت با دولت نوشته شود تو که میگوی که عضو کدام سازمان نیستی اگر در دفاعیه ات اعتراف نمائی و نام سازمانت را بنویسی و تقاضای بخشش نمائی این خوب است ترا می بخشند ... " در جوابش گفتم وقتی که من عضو کدام سازمان نباشم چرا بنویسم که عضو فلان سازمان هستم . بالای این شخص شک کردم . بعد از مدتی توجه و ارزیابی به این نتیجه رسیدم که معلم جلیل از جمله عوامل اطلاعات زندان بوده بنام نوشتن دفاعیه خوب مسایل ناگفته زندانیان را کشف می کرد . معلم جلیل به خاطر تثبیت هویت چپی همیشه از مولانا باعث زنده یاد در زندان یاد آوری می کرد . در حالیکه کمتر از یکسال در زندان نماند و خلاص شد ... » .

ادامه دارد